

بررسی و نقد

استنادات قرآنی مخالفان توسل

چکیده: از سوی دشمنان دین و با بهره جستن از دینداران ناآگاه و یا متعصبی چون وهابیت و به قصد ریشه‌کن کردن اسلام اصیل این شبهه مطرح می‌شود که «توسل» به اولیاء‌الله شرک است! بر همین اساس می‌گویند نباید به زیارت امامان بروید؟ این پژوهش با روشنی تحلیلی توصیفی به پاسخ این شبهه پرداخته است. شبهه بردو محور استوار است: ۱- کسی را واسطه‌ی بین خود و خدا قرار دادن غلط است. ۲- اگر هم بشود به آدم زنده توسل جست، به مرد نمی‌شود. پاسخ محور اوّل: قرآن خود امر به استفاده از وسیله برای تقرب به خدای متعال کرده است و کلمه‌ی وسیله را عام آورده و مصادیقی از انبیاء و پیروانشان نیز ذکر کرده که از توسل بهره جسته‌اند؛ مانند: فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام که پدر را واسطه‌ی آمرزش گناهان خود قرار دادند. پاسخ محور دوم: اولیاء مرد نیستند، چون به تصریح قرآن شهدا زنده‌اند و توسل به اولیاء، توسل به زنده است، نه مرد. توسل، دنیا و آخرت بشر را به کامل ترین وجه می‌سازد و چون در نایاب است مورد حمله‌ی دشمنان و مخالفان قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، پیامبر علیه السلام، ائمه علیهم السلام، روایات، توسل، وسیله.

علی کشاورزی

نویسنده‌ی مسئول
دانشجوی کارشناسی ارشد
تفسیر و علوم قرآن
دانشکده‌ی تربیت مدرس قرآن
مشهد
Alikeshavarzi 46@yahoo.com

دکتر محمد رضا جواهری

استادیار دانشگاه فردوسی
مشهد
Javaheri@ferdowsi.um.ac.ir

تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۳۹۶/۹/۳
پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۳

۱. مقدمه

از دیر باز مخالفان فکری مكتب تشیع به انحصار مختلف به شیعه حمله کرده‌اند و شباهات بسیار و گوناگونی را طرح کرده‌اند. یکی از شباهاتی که برعلیه شیعه هم در گذشته و هم در زمان حاضر مطرح کرده و می‌کنند، بحث «تسل» به اولیاء‌الله است. که متأسفانه امروز هم تأثیر آن را در برخی از افراد به ویژه جوانان دختر و پسر ناآگاه خودی نیز می‌توان دید که می‌گویند: چرا باید به زیارت قبور امامان رفت و آهن و در دیوار را بوسید؟ آدم اگر خواسته‌ای هم داشته باشد از خود خدا می‌تواند بخواهد. از آن گذشته، آدم از یک مردہ بخواهد واسطه‌ی بین او و خدا شود! چرا خودش مستقیماً با خدا حرف نزند و خواسته‌اش را ازا و نخواهد؟! ظاهر شباهه، عوام فربانه است و ممکن است هر فرد کم اطلاع و سست ایمانی را بفریبد!

این پژوهش، در صدد پاسخ به شباهه‌ی طرح شده، یعنی «تسل» می‌باشد.

واژه‌ی «تَوَسْلٌ» که از ریشه‌ی «وَسَلَ» است، در لغت بمعنای: درخواست، استدعا و التماس است و «تَوَسَّلَ إِلَى» به معنای: دست به دامان کسی زدن است و کلمه‌ی «وسیله» که از همان ریشه است به معنای واسطه و میانجی است (آذرتابش، ۱۳۹۴ ش، ص ۱۲۰۸). بنابراین کاری که شیعه می‌کند واسطه قرار

دادن مقربان درگاه الهی بین خود و خدا برای رسیدن به خواسته‌های مشروع است که مخالفان از این واقعیت فهم خلافی دارند و یا چشم خود را برواقعیت می‌بندند و مذهب امامیه را متهم به شرک می‌کنند و می‌گویند: شیعه به غیر خدا متولی می‌شود، و غیر خدا را می‌پرستد. و بدان واسطه پیروان این مذهب را تکفیر می‌کنند.

۲. آیات مستمسک دشمنان

در ذیل چند نمونه از مجموعه آیات قرآن کریم، که مستمسک دشمنان ناآگاه و یا بعضاً مغرض در باب توسل قرار گرفته مورد بررسی قرار می‌گیرد. شش آیه از آیاتی که مورد سوءبرداشت مخالفان در بحث توسل قرار گرفته است به شرح زیر است:

۱۰. آیه‌ی اول (پرستش برای تقرب)

﴿الَّهُ أَكْبَرُ
إِلَى اللَّهِ زُلْقَنِي إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ
هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ (زمر، ۳) یعنی: آگاه باشید که دین خالص از آن خدا است، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: (اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند)، خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند؛ خداوند آن کس را که در وغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند!

مخالفان می‌گویند: در این آیه شریفه از زبان مشرکان می‌فرماید: [ما (این بت‌ها) را نمی‌پرستیم مگر برای تقرب جستن به خدا]، پس شیعیان هم که

متول می‌شوند به اولیاء برای تقرب به خدا، نوعی پرستش غیر خدا و شرک است. در پاسخ باید گفت: آیا آنها در زندگی‌شان در هیچ کجا، به هچ کس توسل پیدا نمی‌کنند؟ هرگز از وسیله و واسطه‌ای استفاده نمی‌کنند؟ اگر با بزرگی، مسئولی کارداشته باشند و بدانند واسطه‌ای می‌تواند آنها را به آن بزرگ و یا مقام عالی رتبه برساند از آن واسطه کمک نمی‌طلبد؟ اگر بگویند: نه! که خلاف واقع است و اگر بگویند: آری. آن‌گاه باید پرسید: آیا برای زندگی زود گذر دنیا، و برای خواسته‌های دونپایه دنیوی، واسطه‌گری و واسطه‌جويی جاييز است؟ آن هم برای دسترسی به کسانی که مقاماتشان اعتباری است! امروز مدیرند، فردا نه! امروز فرمانروا و بالادستند، فردا فرمان برو زیر دست! آیا چنین توسل دنیوی رو است؟! اما برای تقرب به عالی رتبه ترین مقام عالم هستی و برآوردن تمام نیازهای دنیوی و اخروی، استفاده از واسطه اشکال دارد؟! هرچند خود آن مقام برتر، که برتر از او کسی متصور نیست خودش امر به تقرب جستن از مقربان در گاهش نموده باشد؟! اصولاً این یک امر عقلی است. وقتی انسان کسی را بسیار دوست دارد و این شخص محبوبش، دست کسی را بگیرد، نزد او بیاورد، خوب طبیعی است، انسان هم به دوست دوستان خود توجه نموده و ابراز علاقه می‌کند.

شیعه نیز همین کار را می‌کند. خداوند پیامبر ﷺ و معصومان ؑ را دوست دارد، شیعیان هم با محبوبان درگاه خدا به درخانه‌اش می‌روند تا خداوند بیشتر به آنها توجه کند.

در تفسیر مجمع البیان آمده است: «**أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ**» یعنی: آگاه باش دین خالص برای خداوند است. خالص چیزی باشد که آمیخته به ریا و شهرت و

وجهی از وجوده دنیا نباشد و دین خالص عبارت از اسلام است و این قول «حسن» است 『وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أُولَيَاءِ』 یعنی: و آنان که گرفتند به غیر از او اولیائی را؛ و گمان کردند که غیر از خداوند مالک دیگری است که مالک ایشان می باشد می گویند: 『مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقْرِبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفِي』 یعنی: عبادت نمی کنیم ایشان را مگر که نزدیک کنند ما را به خداوند، نزدیک کردی؛ یعنی شفاعت کنند از ما نزد خداوند» (طبرسی، بی تا، ج ۲۱، ص ۱۴۲).

در تفسیر المیزان آمده است: 『وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أُولَيَاءِ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقْرِبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفِي』 در سابق گفتیم که مسلک و ثبات معتقد است که خدای سبحان بزرگ‌تر از آن است که ادراک انسان‌ها محیط بر او شود، نه عقلش می‌تواند او را درک کند و نه وهم و حسش. پس او منزه از آن است که ما، روی عبادت را متوجه او کنیم. ناگزیر واجب می‌شود که از راه تقرب به مقربان او به سویش تقرب جوییم و مقربان درگاه او همان کسانی‌اند که خدای تعالی تدبیر شؤون مختلف عالم را به آنان واگذار کرده است. ما باید آنان را ارباب خود بگیریم، نه خدای تعالی را. سپس همان‌ها را معبد خود بدانیم و به سویشان تقرب بجوییم تا آنها به درگاه خدا ما را شفاعت کنند، و ما را به درگاه او نزدیک سازند. و این آلهه و ارباب عبارتند از ملائکه و جن و قدیسین از بشر، اینها ارباب و آلهه حقیقی ما هستند» (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۷، ص ۳۵۵).

همان‌گونه که در دو تفسیر شریف ملاحظه شد، هرچند مشرکین «آلهه‌ها» را شفیع و وسیله‌ی تقرب به درگاه خداوند می‌دانستند. اما، هم آیه‌ی شریفه صراحة دارد 『مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقْرِبُونَا』 و هم دو مفسر فوق، توضیح دادند: که مشرکین «آلهه‌ها» را می‌پرستیدند و عبادت می‌کردند. یعنی آن معبدان را در

عرض خدای متعال و مستقل در تأثیر گذاری می‌دانستند و حال آنکه شیعه هرگز کسی غیر خدا را شایسته پرستش نمی‌داند و مؤثر حقیقی را خدای متعال می‌پنداشد و اولیاء را واسطه‌ی بین خود و خدا دانسته و در طول خداوند می‌داند، نه در عرض خدا و مستقل در تأثیر. مشکل مشرکان دو چیز بود: نخست: پرستش مقرب‌ها؛ دوم: نالایق بودن مقرب‌ها. آنها به زعم خود بت‌ها و آله‌های دیگر را مقرب می‌دانستند. در حال آنکه اگر آنها را از کسانی انتخاب می‌کردند، که خود خدای تعالی آنها را مقرب خوانده است. نصف راه را درست رفته بودند و درست بودن نصف دیگر راه این بود که این مقرب‌ها را نپرستند. بلکه به عنوان واسطه و وسیله‌ی تقرب از آنها استفاده کنند. اگر چنین می‌کردند دیگر مورد نکوهش پروردگار قرار نمی‌گرفتند و از سوی خدای تعالی مشرک خوانده نمی‌شدند.

۲۰. آیه‌ی دوم (کسی را با خدا نخوانید)

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَدًا﴾ (جن، ۱۸) یعنی: و اینکه مساجد از

آن خدا است، پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید!

از این آیه به غلط استفاده کرده و می‌گویند: خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید: غیر خدا را با خدا نخوانید، و حال آنکه شیعه چنین می‌کند، پس مشرک است!

گفتیم شیعه هیچ‌کس را با خدا و در عرض خدا نمی‌داند. بلکه خدا را قائم به ذات خود می‌داند. و غیر از خدا هرچه که باشد و به هر درجه‌ای که باشد را مخلوق خدا می‌داند. جا دارد مستشکل از خود بپرسد گروهی که در طول تاریخ بعد از پیامبر ﷺ از هیچ قدرتی نترسیده و در برابر طواغیت زمان ایستاده،

ظلمستیز بوده و بیش از هر فرقه‌ی دیگری بر عبادت و اطاعت خدا پاشاری دارد، قائل به شرک است؟! یا دیگرانی که سر تعظیم در برابر دشمنان دین فرود می‌آورند و به جای اینکه مستکبران را دشمن خود بگیرند، هم کیشان خود را که از فرقه دیگری هستند دشمن خود می‌گیرند، مشرکند؟! با کمی دقیق و کنار گذاشتن تعصب، حقیقت روشن است.

در تفسیر نمونه آمده است: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ اللَّهُ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» در اینکه منظور از «مساجد»، در اینجا چیست؟ تفسیرهای گوناگونی ذکر شده: نخست اینکه: منظور مکان‌هایی است که در آنجا برای خدا سجده می‌شود که مصدق اکمل آن، مسجد الحرام، و مصدق دیگرش سایر مساجد، و مصدق گسترده‌ترش، تمام مکان‌هایی است که انسان در آنجا نماز می‌خواند، و برای خدا سجده می‌کند، و به حکم حدیث معروف پیغمبر ﷺ که فرمود: «جُعْلَتْ لَيَ الْأَرْضُ مَسِّجِدًا وَ طَهُورًا» یعنی: تمام روی زمین، سجده‌گاه و وسیله‌ی طهور (تیمم کردن) برای من قرارداده شده است. (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۳۵۰)

همه‌جا را شامل می‌شود ... تمام معابد، مخصوص خدا است و در این معابد، جز برای خدا سجده نمی‌توان کرد و پرستش غیر او ممنوع است. دوم اینکه: منظور از مساجد، اعضای هفتگانه سجده است، این اعضاء را تنها برای خدا باید بر زمین گذاشت و برای غیر او جایز نیست. و سوم اینکه: منظور از «مساجد» همان «سجود» است، یعنی همواره سجده باید برای خدا باشد و برای غیر او نمی‌توان سجده کرد» (مکارم، ۱۳۷۱ ش، ج ۲۵، ص ۱۲۶ تا ۱۲۴).

آستان بوسی برخی از زائران ائمه علیهم السلام برای بعضی این شببه را ایجاد کرده است که شیعیان برای امامان خود سجده می‌کنند و این عمل کفر است.

همان طور که در صراحة آیه دیدیم سجده برای غیر خدا را روا نمی‌دارد. (اگر مساجد را طبق نظر بعضی از مفسران، مطلق سجده بدانیم) باز سجده باید برای خدا باشد. در تفسیر نمونه (که از تفاسیر شیعه است) نیز، مشاهده شد، مساجد را به هرسه معنای محتمل (محل سجده، اعضای هفتگانه سجده، و مطلق سجده) آورده شد، یعنی شیعیان بهتر از هر کسی می‌دانند که سجده فقط و فقط باید برای خدا باشد. در واقع آستان بوسی، سجده برای خدا است، در برابر امام. به عبارتی دیگر آنها خدا را شکر می‌کنند و در برابر شرکت می‌کنند که آنها را پیرو ائمه علیهم السلام اطهار قرارداد. و این چیز عجیب و غریبی نیست. چون در قرآن کریم نمونه‌هایی از آن را مشاهده می‌کنیم: یک نمونه دستور خداوند به فرشتگان برای سجده به آدم (نک، بقره، ۳۰). که در اصل سجده به خدا است، نه به آدم علیه السلام. هرچند فرموده برای آدم علیه السلام سجده کنید؛ نمونه دیگر، آنجا که جناب یعقوب پیامبر علیه السلام و همسرش و یازده فرزندش در مقابل یوسف پیامبر علیه السلام سجده کردند (نک، یوسف، ۴ و ۱۰۰). و قطعاً آنان برای یوسف پیامبر علیه السلام سجده نکردند، بلکه برای خدا و تشکر از پروردگار، به خاطر دیدار مجدد حضرت یوسف علیه السلام و نعمت‌هایی که خداوند به آنها عطا فرموده بود، سجده کردند.

در تفسیر فوق در ادامه آمده است: «با این حال بعضی از دور افتادگان از تعلیمات اسلام و قرآن اصرار دارند که هر گونه توصل و شفاعتی را منکر شوند، و برای اثبات مقصود خود دستاویزهایی پیدا کرده‌اند، از جمله آیه‌ی ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَدًا﴾ می‌باشد، آنها می‌گویند: مطابق این آیه قرآن دستور می‌دهد نام هیچ‌کس را همراه نام خدا نبرید، و جزو ارائه نخوانید، و شفاعت نطلبید! ولی انصاف این است که این آیه هیچ ارتباطی به مطلب آنها ندارد،

بلکه هدف از آن نفی شرک، یعنی چیزی را هم ردیف خدا در عبادت، یا طلبیدن حاجت، قرار دادن است. به تعبیر دیگر: اگر کسی به راستی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را صاحب اختیار و مستقل در انجام آن بشمرد مشرك است، همان‌گونه که واژه‌ی «مع» در جمله **﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ﴾** به این معنی گواهی می‌دهد که نباید کسی را هم ردیف «خدا» و مبدأ تأثیر مستقل دانست» (همو، ۱۲۸).

۳۰. آیه‌ی سوم (غیر خدا، سراب است)

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يُسْتَحِيُّونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كِبَاسِطٌ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِالْغِيَّ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ (رعد، ۱۴) (رد، ۱۴)، یعنی: دعوت حق از آن اوست! و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می‌خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی‌گویند! آنها هم‌چون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می‌گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید! و دعای کافران، جز در ضلال (و گمراهی) نیست!

این آیه نیز مثل آیه‌ی قبل مورد بهره‌برداری سوء از طرف مخالفان قرار گرفته و شیعیان را به استناد آن مشرك می‌دانند.

در ترجمه‌ی تفسیر کاشف آمده است: «**﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يُسْتَحِيُّونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كِبَاسِطٌ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِالْغِيَّ﴾**. خدا حق است و هر کس برای او کار کند و به او توکل نماید، پاداشش خواهد داد و هر کس نافرمانی و سرپیچی کند، شایسته مجازات خواهد بود. هر کس غیر خدا نظیر بتها و امثال آن را بخواند، در واقع باطل، سراب، سنگ و جماد را خوانده

است که نه زیان می‌رساند و نه سود. ﴿وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾^{۱۳۷۸} دعای کافران بسان تشنه‌ای است که دود را ابر و سراب را آب می‌انگارد و دو دستش را دراز می‌کند تا آنها را پر از آب کند و دهانش را باز می‌کند تا آب بنوشد و تشنگی اش را فرونشاند، اما ناگهان پندارش به دریغ‌ها و اندوه‌ها تبدیل می‌شود» (مغنية، ش، ج ۴، ص ۶۰۸ و ۶۰۷).

همان طور که در توضیح تفسیر کاشف ملاحظه می‌گردد منظور از کسانی که غیر خدا را می‌خوانند در این آیه‌ی شریفه بت پرستان هستند که بت و امثال آن را به جای خدا می‌خوانند، که اینان تشبیه شده‌اند به کسانی که سراب را به جای آب می‌بینند؛ نه مسلمان پیروی قرآن و سنت پیامبر ﷺ و اهل بیت طاهرين آن حضرت ﷺ. جا دارد از این آنان بپرسیم مشرکینی که در طول تاریخ بشر غیر خدا را پرستیده‌اند به چه تعالی و رشد انسانی رسیده‌اند؟ همین مشرکان زمان حاضر را در نظر بگیرید. در سایه‌ی شرک به چه جایگاه و شأن انسانی رسیده‌اند؟ مردم جامعه‌ی خود را به کجا سوق داده‌اند؟ شاید بگویند این همه تمدن غرب و توسعه‌ی سیاسی، اجتماعی، و علمی را نمی‌بینید! آنها توسعه‌یافته‌ترند یا مسلمانان! پاسخ این است: رشد علم تجربی غرب را نمی‌توان انکار کرد، در پژوهشکی، مهندسی، رسانه و ... انصافاً رشد زاید الوصفی کرده‌اند اما دو نکته در اینجا حائز اهمیت است اول اینکه: رشد صرفاً بشری و بدون تبعیت از فرامین الهی ناقص است و به موازات سودی که به همراه دارد ضررهای قابل توجهی هم دارد؛ به عنوان نمونه آسیبی که از کارخانه‌ها به اکوسیستم و طبیعت وارد می‌شود و اثر زیان بار برخی از داورهای پژوهشکی بر کسی پوشیده نیست تا آنجا که هر از چند گاه خود سازندگان داروها دارویی را مضر تشخیص داده و استفاده از

آن را ممنوع می‌کنند؛ و از این نمونه در شاخه‌های مختلف علم و تکنولوژی بشر فراوان است. دوم اینکه: آیا این رشد در علوم تجربی، توانسته است جامعه‌ی آنها را با معیارهای انسانیت آشنا کند و به آن برساند؟ یا بر عکس انحطاط فکری، پوچگرایی، و سقوط از شأنیت انسانی در بین آنان موج می‌زند. تا آنجا که پست‌ترین اعمال، که حیوانات از انجام آن شرم دارند، مثل هم‌جنس‌گرایی را نه تنها پذیرفته، بلکه قانون کرده‌اند.

اگر کسی بگوید در جوامع مسلمان و بعضاً شیعه هم فساد زیاد است. پاسخ روشن است: عامل فساد، بی‌دینی است. اگر برخی از مسلمانان هم مرتکب فساد شوند یا ضعیف‌الایمانند، و یا اساساً دین ندارند، و به اسم، مسلمانند و یا اینکه دین را لقلقه زبان، قرار داده‌اند و منافقند. و الا در طول تاریخ شما یک موحد واقعی را نمی‌توانید بیابید که اهل فساد بوده باشد. با این توضیح روشن شد که چرا شیعه را که مکتب انسان‌ساز و تعالی‌بخش دارد و بیش از هر مکتبی بر توحید، آن هم در همه‌ی ابعادش، چه نظری و چه عملی، پاشاری دارد مشرک می‌خوانند؟ قضاوت چندان دشوار نیست؛ آیا تسلیم و سرسپردگی به استکبار جهانی شرک است و یا مبارزه با دشمنان توحید و مظلومان و مستضعفان عالم؟!

۴.۲. آیه‌ی چهارم (پرستش غیرخداحتی، نبی و فرشته ممنوع)

﴿قُلِ اذْعُوا الَّذِينَ زَعَمُتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كُشْفَ الصُّرُّ عنْكُمْ وَ لَا تَحْوِيلًا﴾ (الإسراء، ۵۶) یعنی: بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبد خود) می‌پنداشند، بخوانید! آنها نه می‌توانند مشکلی را از شما برطرف سازند، و نه تغییری در آن ایجاد کنند.

این آیه‌ی شریفه نیز مثل دو آیه‌ی قبل خواندن غیر خدا را کاری عبث می‌داند

و در این آیه لحن کلام را تغییرداده و با خطابی تحریر آمیز به آنان می‌گوید: بخوانید معبودان غیر خدرا، ببینید آیا می‌توانند مشکلی از شما حل کنند؟ یعنی چرا خود را بی جهت خسته می‌کنید و از موجودات مثل خود و یا ضعیف‌تر از خود کمک می‌جوئید؟ در اینجا نیز آقایان توسل را هدف قرار داده و گفته‌اند: خداوند فرموده حتی مسیح و عزیر و ملائکه را نپرستید و شیعه با توسل به پیامبر ﷺ آهل بیت عليه السلام آنها را می‌پرستد!

در ترجمه‌ی تفسیر کاشف آمده است: «**﴿قُلِ اذْعُوا الَّذِينَ رَعَمْתُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يُمْلِكُونَ كُشْفَ الصُّرُّ عنْكُمْ وَ لَا تَحْوِيْلًا﴾**» بسیاری از مفسران می‌گویند: این آیه و آیه‌ای که پس از آن آمده، در شأن کسانی نازل شده که فرشتگان، عیسی و عزیر را می‌پرستیدند و مقصود آیه، پرستش‌کنندگان بت‌ها نیست» (همو، ج ۵، ص ۹۵).

در تفسیر مقتنيات الدرر نیز آمده است: «**﴿قُلِ اذْعُوا الَّذِينَ رَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يُمْلِكُونَ كُشْفَ الصُّرُّ عنْكُمْ وَ لَا تَحْوِيْلًا﴾**» لنزول: کان بعض المشرکین يقولون: نحن نعبد بعض المقربین من عباد الله فقوم عبدوا الملائكة، و قوم عبدوا عزيرا، و قوم عبدوا المسيح، و قوم عبدوا نفرا من الجن؛ فنزلت الآية: إِنَّ «الَّذِينَ» تزعمنهems آلهة لا «يُمْلِكُونَ كُشْفَ الصُّرُّ عنْكُمْ» و جلب النفع لكم «وَ لَا تَحْوِيْلًا» للحالة التي تکرهونها إلى حالة تحبونها و من کان بهذه الصفة فإِنَّه لا يصلح للإلهیة و لا يستحق العبادة» (حائری طهرانی، ۱۳۳۸ ش، ج ۶، ص ۲۴۶).

آن‌گونه که از توضیح دو تفسیر فوق بر می‌آید تفاوت این آیه با آیات قبلی در این است که در آیات گذشته، بت پرستان را مورد خطاب قرار داده بود، اما این آیه‌ی شریفه کسانی را که عیسی عليه السلام، ملائکه و یا بعض از اجننه را معبود

خود می‌پندارند مورد خطاب قرار داده است و ظاهراً می‌خواهد بفهماند که غیر خدا هرکس را مستقل در تأثیر بدانید و بخوانید، شرک است. اگر تمامی تفاسیر مفسران بزرگ، چه اهل تسنن و چه شیعه مورد بررسی قرار گیرد، مشاهده می‌شود که از نظر جمیع مفسران، شریک قرار دادن برای خدا به هر شکلی که باشد، ولو اینکه کسی حتی فرشته، نبی، یا امامی را شریک خداوند قرار دهد او را مشرک و عمل وی را مصدق کفر می‌دانند. بنابراین اتهام شرک به تمام فرق اسلامی و از جمله شیعه که مذهب خود را از نزدیک‌ترین افراد به پیامبر عظیم الشأن اسلام ﷺ گرفته است، اتهامی ناروا است!

۵.۲ آیه‌ی پنجم (من نزدیکم بگو مرا بخوانند)

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادٍ عَنِّي فَإِنَّى قَرِيبٌ أُجِيبُ دُعَوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلَيْسَتِ حِبْيُوا لِي وَلَيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يُرْشَدُونَ﴾ (البقره، ۱۸۶) یعنی: و هنگامی که بندگان من، از تو درباره‌ی من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)!

خداوند در این آیه‌ی شریفه به صراحة انسان را متوجه خود کرده و فرموده: هر آن و لحظه، که بندگان مرا بخوانند، من نزدیکم و بلا فاصله آنان را اجابت می‌کنم. در اینجا نیز می‌توانند بگویند: از این واضح‌تر خدا بگوید: خودم هستم! نزدیک نزدیک هم هستم! خودم را بخوانید. نه دیگری را. هیچ‌کس را با من نخوانید.

جوادی آملی در تفسیر تسنیم می‌نویسد: «از پیامبر گرامی اسلام ﷺ درباره‌ی ربویت، کیفیت تدبیر، اشرف، حضور و اجابت خداوند (نه اصل هستی و خالقیت

او) و نحوه‌ی اجابت خواسته‌ها سؤال شد و خداوند سبحان با تعبیرهای سرشار از عطوفت و نیز با حذف واسطه پاسخ داد: من نزدیکم و دعای هر بنده‌ی داعی را که مرا (نه غیر مرا و نه مرا و غیر مرا) بخواند اجابت کنم» (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ش، ج، ۹، ص ۳۸۹).

در تفسیر نمونه آمده است: «هنگامی که بندگانم از تو در باره‌ی من سؤال کنند بگو من نزدیکم ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ نزدیک‌تر از آنچه تصور کنید، نزدیک‌تر از شما به خودتان، و نزدیک‌تر از شریان گردن‌هایتان چنان که در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق، ۱۶). سپس اضافه می‌کند: «من دعا کننده را به هنگامی که مرا می‌خواند اجابت می‌کنم ﴿أُحِبُّ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ بنابراین باید بندگان من دعوت مرا بپذیرند ﴿فَلَيُسْتَجِيبُوا إِلَيْهِ﴾ و به من ایمان آورند ﴿وَلَيُؤْمِنُوا بِي﴾ باشد که راه خود را پیدا کنند و به مقصد برسند ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ جالب اینکه در این آیه کوتاه خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان! و از این راه نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط و محبت خود را نسبت به آنان مجسم ساخته است!

«عبد الله بن سنان» می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: زیاد دعا کنید زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله‌ی رسیدن به هر حاجت است، نعمت‌ها و رحمت‌هایی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی‌توان به آن رسید! و بدان هر در را که بکوبی عاقبت گشوده خواهد شد! (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۴۶۸). آری او به ما نزدیک است، چگونه ممکن است از ما دور باشد در حالی که میان ما و قلب ما جای او است! ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحُولُ بَيْنَ الْمُرْءَ وَ قَلْبِهِ﴾

(مکارم، ۱۳۷۱ ش، ج ۱، ص ۶۳۸).

بنابراین مقام این آیه، در بیان شناساندن جایگاه خداوند به انسان است، نه در بیان رد یا قبول توسل. به اصطلاح منطقیون اثبات شیء نفی ما ادا نمی‌کند. اینکه پروردگار عالم خود را نزدیک معرفی بفرماید، دلیل بر نادرست بودن «واسطه» بین خود و بندگان نیست. چون در جای دیگر در همین کتاب شریف استفاده از «وسیله» را مشروع دانسته بلکه به تمسک جستن بدان نیز توصیه می‌فرماید که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

۶.۲ آیه‌ی ششم (کافران گرو مرده واقعی‌اند)

﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمُؤْتَمِنَيْ وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَوْا مُذْبِرِينَ﴾ (نمل، ۸۰) یعنی: مسلمًاً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی!

مخالفان با استناد به آیه‌ی فوق که می‌فرماید: ای پیامبر تو نمی‌توانی کلامی به گوش مردگان برسانی ...، چنین برداشت کرده‌اند: همان‌گونه که مرده نمی‌شنود، پیامبر ﷺ هم که به تصریح قرآن مرده است «إِنَّكَ مَيْتُ وَإِنَّهُمْ مَيْتُونَ» بعد از رحلت از دنیا مثل مابقی مردگان نمی‌تواند بشنود، پس توسل به یک مرده و او را طرف خطاب قرار دادن در حالی که می‌دانیم او قادر به شنیدن نیست کاری بیهوده است! و با این استدلال شیعه را متهم می‌کنند به کار لغو و خطاب به آنان می‌گویند: چرا از مردگان تقاضا می‌کنید؟ آنها که نمی‌شنوند!

در ترجمه‌ی تفسیر بیان السعاده آمده است: «﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمُؤْتَمِنَ﴾» جواب سؤال مقدم است، گویا که محمد ﷺ گفته باشد: آیا چیزی به آنان نگوییم؟

پس فرمود: چیزی به آنان نگو، چون آنان مردگانند ... ﴿وَ لَا تُسْمِعُ الصَّمَاءَ﴾ و تو نمی‌توانی آنان را بشنوانی و شنواکنی، چون آنان از انسانیت مرده هستند، نمی‌توانند ندای انسان را بشنوند، چون آنان نسبت به ندای انسان کر هستند. لفظ ﴿لَا تُسْمِعُ﴾ با تا به صورت خطاب و لفظ ﴿الصَّمَاءَ﴾ با نصب خوانده شده است. ﴿إِذَا وَلَّوْا مُذَبِّرِينَ﴾ وقتی پشت به تو می‌کنند که در نتیجه حتی اشاره را نیز نمی‌فهمند. و لفظ ﴿مُذَبِّرِينَ﴾ حال تأکیدی یا غیر تأکیدی است» (سلطان علی‌شاه، ۱۳۷۲ ش، ج ۱۱، ص ۱۱۷).

در تفسیر القرآن العظیم نیز آمده است: «﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾» قال: هذا مثل ضربه الله للكافر؛ كما لا يسمع الميت كذلك لا يسمع الكافر ولا ينتفع به. و في قوله: «﴿وَ لَا تُسْمِعُ الصَّمَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُذَبِّرِينَ﴾» يقول: لو أن أصما ولی مدبرا ثم ناديته لم يسمع، كذلك الكافر لا يسمع ولا ينتفع بما يسمع» (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹ ق، ج ۹، ص ۲۲۱).

در تفسیر بحرالعلوم نیز آمده است: «﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾» فهذا مثل ضربه للكفار، فكما أنك لا تسمع الموتى، فكذلك لا تفقه كفار مكة» (سمرقندی، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۵۹۲).

از توضیحات تفاسیر فوق روشن شد، که خدای تعالی در بیان احوال بعض از کفار است و می‌خواهد به پیامبر عظیم الشأن اسلام ﷺ بفرماید: که خود را برابی هدایت چنین کافرانی خسته نکن. چون آنها نمی‌خواهند حرف تو را بشنوند، هر چند بدانند که تو درست می‌گویی. آنها مثل مردها هستند. یعنی قلب آنها مرده است. روح آنها مرده است. مشکل از تو نیست. مشکل از آنان است. آیه‌ی شریفه در بیان این نیست که بفرماید: مردگان مطلقاً قادر به شنیدن نیستند. اگر

چنین بود رفتن بر سر قبور مردگان و خواندن فاتحه برای آنان و سخن گفتن با آنان معنایی نداشت، و حال آنکه این سنت پیامبر ﷺ بود که مکرر بر سر قبور اموات می‌رفتند و ضمن تلاوت قرآن و فاتحه با آنان سخن می‌گفتند و اصحاب نیز می‌دیدند و به ایشان تأسی می‌کردند. و امروزه نیز در بین بسیاری از مسلمانان این سنت حسن جاری است و به ویژه شب‌ها و روزهای جمعه به زیارت قبور می‌روند و سنت نبوی را بربپا می‌دارند.

«در روایتی محمد بن مسلم می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم؟ آیا مردگان را زیارت کنیم؟ فرمود: بله. عرض کردم: آیا وقتی ما به زیارت‌شان می‌رویم، آنان صدای ما را می‌شنوند؟ فرمود: بله، به خدا سوگند، چنین است، مسلمًا آنان از آمدن شما خبردار شده و شادمان می‌گردند و با شما انس می‌گیرند.» (ابن طاووس، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۶۴).

در روایت دیگر صفوان بن یحیی می‌گوید: «به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: آیا میت سلام و دعای شخص را در نزد قبرش می‌شنود؟ فرمود: بله، آیا مردگان کفار می‌شنوند و مؤمنان نمی‌شنوند؟! (البته ما این روایت را به صورت اختصار نقل نمودیم) شاید مقصود از فرمایش حضرت علیه السلام که فرمود: مردگان کفار می‌شنوند، همان کافرانی باشد که پیامبر اکرم ﷺ پس از کشتن و به چاه اندختن آنان در جنگ بدر به آنها خطاب نمود: آنچه را که پروردگارم به من و عده داده بود، به حقیقت دریافت نمودم. بعد فرمود: آنان می‌شنوند، همان‌گونه که شما می‌شنوید» (همو، ص ۱۶۵).

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی میت خود را دفن نمودید و از خاک‌سپاری اش فارغ شدید، وارت یا خویشاوند یا دوست او در

کنار قبر ایستاده و در رکعت نماز بخواند، در رکعت اول سوره‌ی فاتحه و معوذتین و در رکعت دوم سوره‌ی «حمد» و اگر خواست سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، و سوره‌ی «إِنَّا أَنْزَلْنَاكَ» را بخواند، که این دو سوره از سوره‌های مهم که در نمازهای نافله خوانده می‌شوند، می‌باشند. و بعد رکوع و سجده بجا آورده و در سجده‌اش بگوید: «سُبْحَانَ رَبِّنَا مَنْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ، وَقَهَرَ عِبَادَةَ إِلَيْهِ مَوْتٍ» یعنی: پاک و منزه است خداوندی که به قدرت خویش، عزیزو سرپلند، و با مرگ بر بندگانش سلطه دارد. سپس سلام نماز را گفته و رو به قبر نموده و بگوید: ای فلانی پسرفلانی، این نماز برای تو و یا رانت باشد» (همو، ص ۱۶۳).

۳. آیات مجاز توسل

تا اینجا شش آیه از آیاتی که مورد سوء برداشت مخالفان شیعه، در بحث «توسل» قرار گرفته بود، بررسی شد، از این نمونه آیات در جاهای دیگر قرآن کریم یافت می‌شود که مشابه همین آیات است و نیازی به طرح آنان نیست.

اکنون با ذکر چهار نمونه از آیات قرآن کریم، به نوعی دیگر به شباهات مطرح شده پاسخ داده می‌شود. هرچند در ذیل آیاتی که گذشت ضمن تشریح آیات پاسخ‌های داده شد.

شباهاتی که در آیات فوق مطرح بود دو محور کلی داشت:

الف) شباهاتی که «وسیله» را بین انسان و خدا مردود می‌دانست و قائل بر این بود که وقتی خود خدای متعال فرموده: کسی را با خدا نخوانید. من به شما نزدیکم، هرگاه مرا بخوانید شما را اجابت می‌کنم. دیگر چه دلیلی وجود دارد که به غیر خدا متولّ شد.

ب) شباهه‌ای که «توسل» به اموات را زیر سؤوال می‌برد. و پیامبر ﷺ و موصومان علیهم السلام که از دنیا رفته‌اند را داخل در اموات می‌دانست و می‌گفت: نباید آنان را «واسطه» بین خود و خدا قرار داد و از آنان چیزی خواست.

۱۰.۳ پاسخ به شباهت دسته اول (استفاده از وسیله)

۱۰.۱.۳ آیه‌ی اول (استفاده عام از وسیله)

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يَرِيكُمُ الْبَرْقَ حَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَالِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (روم، ۲۴) یعنی: و از آیات او این است که برق و رعد را به شما نشان می‌دهد که هم مایه‌ی ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنیش بوسیله‌ی آن زنده می‌کند؛ در این نشانه‌هایی است برای جمعیتی که می‌اندیشنند!

بحر العلوم آورده است: «قوله ﷺ: ﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ يَرِيكُمُ الْبَرْقَ حَوْفًا﴾ من الصواعق إذا كنتم بأرض قفر، ﴿وَ طَمَعًا﴾ للمطر. ﴿حَوْفًا وَ طَمَعًا﴾ من صوبان على المفعول له المعنى يريكم للخوف والطمع، خوفاً للمسافر و طمعاً للمقيم. ﴿وَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ يعني: المطر ﴿فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ﴾ أي: بالنبات ﴿بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ﴾ أي: لعلامات ﴿لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ عن الله ﷺ فيوحدونه» (سمرقندی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۹).

و در تفسیر نمونه آمده است: «از نشانه‌های خدا این است که برق را که هم مایه‌ی ترس است هم مایه‌ی امید، به شما نشان می‌دهد ﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ يَرِيكُمُ الْبَرْقَ حَوْفًا وَ طَمَعًا﴾. «ترس» از خطرات ناشی از برق که گاه به صورت «صاعقه»

در می‌آید و هر چیز را در حوزه‌ی آن قرار گیرد آتش می‌زند و خاکستر می‌کند، و «امید» از نظر نزول باران که غالباً بعد از رعد و برق به صورت رگبار فرو می‌ریزد. بنابراین، برق آسمان پیشاہنگی است برای نزول باران» (مکارم، ۱۳۷۱ ش، ج ۱۶، ص ۴۰۱).

همان‌گونه که در آیه‌ی شریفه و در توضیح مفسران مشاهده گردید، خداوند می‌فرماید که برق را، پیشاہنگ و وسیله‌ی نزول باران قرار داده است. همین برقی که می‌تواند، برای مسافر ایجاد ترس و خطر کند، برای مقیم و ساکنان شهرها، ره‌آورد امید و بارش رحمت الهی است. در التحقیق ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» دارد: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا يُأْسِبَ أَبْهَاهَا» (مصطفوی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۵) یعنی: خداوند ابی دارد که امور را از غیر مجرای طبیعی خودش یعنی از طریق اسباب انجام دهد. از این نمونه آیات که سنت جاری پروردگار را در تدبیر عالم هستی، از طریق اسباب و واسطه‌ها بیان می‌دارد، در قران کریم کم نیست، (مثل ارسال بادها برای جابجا کردن ابرها، باران را سبب رویش گیاهان قرار دادن و ...) پس کسی نگوید: که خداوند خودش مستقیماً و بدون استفاده از هیچ واسطه‌ای امور را تدبیر می‌کند. البته که اگر خداوند اراده کند، بمحض اینکه بگوید: کن (باش)، فیکون (پس می‌شود). اما همین طور که بیان شد، پروردگار عالم در جای جای قرآن کریم تصرح می‌فرماید: که امور عالم را بواسطه‌ی اسبابی که خودش آفریده است انجام می‌دهد. صد البته که اسباب مستقل در تأثیر نیستند و فاعل مطلق و ما یشاء خود خداوند است. اما بحث بر سر استفاده یا عدم استفاده از اسباب است که روشن شد.

۲.۱.۳ آیه‌ی دوم (انبیاء و ملائکه نیز با وسیله، تقرب می‌جویند)

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيْهُمْ أَقْرَبٌ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾ (الإسراء، ۵۷) یعنی: کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هرچه نزدیک‌تر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است!

در تفسیر مقتنيات الدرر آمده است: «ثم رجع سبحانه إلى ذكر الأنبياء والموحدين في الآية الأولى فقال: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ إلى الله و يطلبون القربة و ﴿الْوَسِيلَةَ﴾ بالعبادة إليه ﴿أَيْهُمْ﴾ أفضل و ﴿أَقْرَبُ﴾ و ذكر ذلك حثا على الاقتداء بهم و ترك هذه الطريقة الخبيثة. فليكن الإنسان يرجو رحمة الله و يخاف عذابه ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ﴾ يجب أن يحذر منه» (حائری طهرانی، ۱۳۳۸، ش، ۶ ج، ص ۲۴۶).

در الوجيز نیز آمده است: طلب الجنة «﴿أَيْهُمْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ إلى رحمة الله سبحانه يبتيغى الوسيلة إليه بصالح الأعمال» (واحدی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۶۳۹).

در تفسیر خلاصه‌ی منهج الصادقین آمده است: «آورده‌اند که بنو مدلج ملائکه را و خذاعه جن را می‌پرستیدند جنیان خود ایمان آوردن و پرستندگان ایشان بر کفر بمانند آیه آمد که ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ آن گروه از ملائکه و جن آنانند که می‌خوانند ایشان را و می‌پرستند ﴿يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ می‌جویند بسوی پروردگار خود. و سیلة: یعنی تقرب به طاعت و عبادت به حضرت او ﴿أَيْهُمْ أَقْرَبُ﴾ هر کدام از ایشان که نزدیک‌ترند بمنزله و مرتبه یعنی آنها که مقربان

درگاهند از ملائکه و جن توسل می‌کنند به حق تعالیٰ. پس غیر مقرب بطريق اولی «وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ» و اميد می‌دارند بخشش او را و رحمت او را و می‌ترسند از عذاب «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا» به درستی که عذاب پروردگار تو هست سزاوار به آنکه از آن حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و اميدند هم چو سایر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش کردند» (کاشانی، ۱۳۶۳ ش، ج ۳، ص ۱۱۷).

در سه تفسیر فوق ملاحظه گردید که گروهی از مشرکان، حضرت مسیح علیه السلام، گروهی ملائکه، و گروهی جن را می‌پرستیدند. خداوند آنان را سرزنش فرموده و از عذاب الهی بر حذر می‌دارد و می‌فرماید: آنان را که شما می‌پرستید خود برای تقرب به خداوند از وسیله‌ای همچون طاعت، عبادت و اعمال صالح بهره می‌جویند. یعنی برای تقرب به ذات اقدس الهی «وسیله» لازم است، همچنان که در آیه‌ی شریفه صراحت دارد. اماً به نظر مفسران این «وسیله»، طاعت، عبادت یا اعمال صالح است، که اینها بیان مصدق است. و آن هم نظر مفسران فوق است. و الا بیان آیه، مطلق و عام است و هر نوع وسیله‌ای که خداوند اجازه استفاده از آن را داده باشد شامل می‌شود.

۳.۱.۳. آیه‌ی سوم (امر به مؤمنین برای استفاده از وسیله)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءاْمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سِبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدہ، ۳۵) یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا پرھیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

در الوجيز آمده است: «**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾**» آی اتقوا معاصيه و اجتنبوها **﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾** آی اطلبوا إلیه بما يرضيه من الطاعات، وقيل: الوسيلة أفضل درجات الجنّة؛ روى عن النّبی ﷺ انه قال: سلوا الله لى الوسيلة فانّها درجة في الجنّة لا ينالها إلا عبد واحد، وأرجوأن أكون أنا هو **﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ﴾**» آی في طريق دینه مع أعدائه؛ والجهاد في سبيل الله قد يكون باليد واللسان والقلب و بالسيف والقول والكتاب **«لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»** آی لکی تظفروا بنعيم الأبد، والمعنى اعملوا على رجاء الفلاح والفوز وقيل: لعل وعسى من الله واجب، فکأنّه قال: اعملوا لتفلحوها» (دخلیل، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۴۸).

در ترجمه تفسیر مجمع البیان نیز آمده است: «**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾**» آی مؤمنان از معصیت خدا اجتناب کنید. **﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾** حسن و مجاهد و عطا و سدی و ... گویند: یعنی بوسیله‌ی طاعات، طلب قرب به خدا کنید. گویی می‌فرماید: کاری کنید که سبب خشنودی خدا باشد و شما را بحضرتش نزدیک سازد. عطا نیز گوید: «وسیله» عالی‌ترین درجات بهشت است. از پیامبر گرامی ﷺ است که: «برای من از خداوند «وسیله» را مسأله کنید که درجه‌ای است در بهشت که تنها یکی از بندگان خدا به آنجا می‌رسد و من امیدوارم که همان بنده باشم» (طبرسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۲).

و در تفسیر نمونه آمده است: «و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صريح قرآن باعث تقرب به پروردگار می‌گردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است، و همچنین پیروی از پیامبر ﷺ و امام علیؑ و گام نهادن در جای گام آنها زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می‌باشد حتى سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان علیؑ و صالحان که نشانه علاقه

به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد جزء این مفهوم وسیع است. و آنها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده‌اند در حقیقت هیچ‌گونه دلیلی براین تخصیص ندارند، زیرا همان طور که گفتیم «وسیله» در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقریب می‌گردد» (مکارم، ۱۳۷۱، ص ۳۶۵، ج ۴).

و در ترجمه‌ی تفسیر بیان السعادة نیز آمده است: «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» وسیله‌ای که بتواند آن عقوبت را ساقط کند، بجویید. چون خطاب به مؤمنان است مقصود از «وسیله» که با الف و لام معرفه شده است کسی باید باشد که بعد از ایمان به رسول ﷺ توبه را قبول کند و توبه به دست او باشد و این نیست مگر امام که به دعوت باطنی ولوی دعوت می‌کند، لذا ائمه‌ی هدی آن را به خودشان تفسیر کرده‌اند» (سلطان‌علی‌شاه، ۱۳۷۲، ش، ج ۴، ص ۳۲۶).

در شرحی که در تفسیر الوجيز و مجمع البیان آمده مشاهده شد که «وسیله» را برترین درجه‌ی بهشت معرفی کرده و از قول نبی مکرم اسلام ﷺ آورده است که فرمود: برای من از خداوند «وسیله» بخواهید که درجه‌ای در بهشت است و بدان نمی‌رسد جز فقط یکی از بندگان خدا و من امیدوارم که آن بنده باشم. از این بیان معلوم می‌شود که «وسیله» چیز کوچکی نیست و به راحتی قابل فهم برای هر کسی نمی‌باشد و نزد خداوند بسیار ارزشمند است و چون در قرآن این لفظ به صورت مطلق و عام آمده است جا داشت مفسرانی که «وسیله» را صرفاً به معنای عبادت گرفته‌اند در تاریخ و سنت و سخنان پیامبر ﷺ دقیق جستجو می‌کردند و نظر آن حضرت ﷺ را پیرامون آن جویا می‌شدند. این چیزی که باید در دست انسان باشد، تا بتواند به مقام قرب برسد، و خداوند هم همراه داشتن آن را به

صورت سربسته امر کرده است، حقیقتاً چیست؟

از توضیح صاحبان تفاسیر نمونه و بیان السعاده، معلوم شد که حداقل به عنوان یک مصدق باید شفاعت جستن از پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را قبول کرد و آن ذوات مقدس را «وسیله‌ی» تقرب درگاه الهی دانست. مگرنه این است که به تصریح قرآن، حضرت یعقوب علیه السلام «وسیله» آمرزش فرزندان خطاکارش شد و واسطه‌ی بین فرزندان و خدای متعال گردید و از ساحت قدس پروردگار برای آنان طلب آمرزش کرد (نک، یوسف، ۹۷ و ۹۸). آیا رسول ختمی مرتبت علیهم السلام که اشرف و خاتم رسل است، و اهل بیت طاهرینش علیهم السلام نمی‌توانند واسطه‌ی بین خدا و مؤمنین باشند! در حالی که در قرآن کریم آمده است: پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ مأمور شد برای مؤمنین دعا کند و خداوند فرمود: برای آنان دعا کن زیرا که دعای تو برای آنان موجب آرامش است (نک، توبه، ۱۲۹) و در خصوص توسل مؤیداتی نیز در روایت وجود دارد که به برخی از آنان اشاره می‌شود.

در بحار الأنوار آمده است: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» آنچه را که بوسیله‌ی او به ثواب و قرب الهی نائل می‌شوید انجام دهید یعنی طاعت و عبادت و ترک معصیت پس از معرفت و شناسایی امام و پیروی و متابعت از حضرتش علیهم السلام (و سل الی کذا یعنی تقرب و نزدیکی با و پیدا کرد) و علی بن ابراهیم در تفسیرش گفته معنای آیه این است که بواسطه‌ی امام و بوسیله‌ی او بخدا نزدیک شوید «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ» در راه او جهاد کنید و با دشمنان علی و دشمنان درونی «بِجَنِيْدِ لَعْلَكُمْ تُفْلِحُونَ» با رسیدن بقرب الهی و دست یابی بکرامت و فضل او رستگار می‌شوید» (مجلسی، ۱۳۶۴ ش، ج ۱، ص ۲۷۸).

و در مناقب ابن شهرآشوب نیز آمده است: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ۝ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ۝ أَكَا وَسِيلَتُهُ وَ أَنَا وَوْلِدِي دُرْرِيْتُهُ» (ابن شهرآشوب، ۱۳۷۹ ق، ج ۳، ص ۷۵). یعنی: امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: به سوی او (برای تقرب به خدای تعالی) وسیله‌ای داشته باشید و من و فرزندام (از ذریه‌ی رسول خدا ﷺ) وسیله‌ی (قرب) به (خدا) هستیم».

در کتاب جلوه‌های اعجاز معصومان ﷺ آمده است: «در جنگ خیبر» سلمه بن اکوع «ضربتی خورد. به حضور پیامبر اکرم ﷺ شتافت و شفا خو است. حضرت از آب دهانش بر آن مالید و خوب شد و تا لحظه مرگ او درد نکرد» (قطب‌الدین راوندی، ۱۳۷۸ ش، ص ۳۱).

ونیز آمده است که: «یکی از جوانان انصار مادر پیرو کوری داشت. این جوان مریض شد. پیامبر ﷺ به عیادتش رفت، و جوان مرد. مادرش گفت: خدای! من به امید اینکه در هر مصیبتی یاری ام کنی به سوی تو و پیامبرت، هجرت نمودم، این مصیبت را بر من تحمیل نکن! انس می‌گوید: پارچه را از صورتش برداشتیم زنده شد و با ما سخن گفت» (همو، ص ۳۲).

۲۰۳. پاسخ به شباهت دسته دوم (یعنی: توسل به مردگان ممنوع)

آیه‌ی چهارم (شهدا زنده‌اند، پس پیامبر ﷺ زنده است)

﴿وَلَا تَحْسَبَنَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ﴾ (آل عمران، ۱۶۹) یعنی: هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

در تفسیر جامع البیان آمده است: «ثنا سلمة، عن ابن إسحاق: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَ﴾

و لا تظنبن. و قوله: «الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» يعني: الذين قتلوا بأحد من أصحاب رسول الله ﷺ «أَمْوَاتًا» يقول: ولا تحسبنهم يا محمد أمواتا، لا يحسون شيئا، و لا يتذلون، و لا يتنعمون، فإنهم أحياء عندى، متنعمون في رزقى، فرحون مسرورون بما آتتكم من كرامتى و فضلى، و حبوبتهم به من جزيل ثوابى و عطائى» (طبرى، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۱۳).

در تأویلات أهل السنة نیز آمده است: «و قوله ﷺ: «و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» قيل فيه بوجوهه، قيل: إن المنافقين قالوا للذين قتلوا بأحد وببدر: إنهم ماتوا؛ فأنزل الله ﷺ: «و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» بأحد وبدر «أَمْوَاتًا» كسائر الموتى؛ بل هم أحياء عند ربهم» (ماتريدى، ۱۴۲۶ ق، ج ۲، ص ۵۲۸).

در دو تفسیر فوق که از تفاسیر اهل تسنن هستند، ببینید چه تعريفی از زنده بودن شهدا می دهند: طبری می گوید: (خداوند می فرماید): ای محمد ﷺ (هرگز) مپندار کسانی از اصحاب تو که در (جنگ) احمد کشته شدند مرده گانی اند که نه چیزی احساس می کنند، و نه لذتی می برند، و نه از (چیزی) بهره مند می شوند، بلکه آنها زنده اند و نزد من و در رزق من متنعم هستند، و (همواره) از آنچه که من از کرامت و فضیل به آنها عطا کرده ام شاد و خرسندند، و پاداش و عطاهاي من آنها را احاطه کرده است.

ماتريدى نیز می گوید: در تفسیر این آیه شریفه وجوهی گفته اند که یکی از آن وجوده این است که گفته شده: منافقان (راجع به) کشته شدگان در (جنگ) بدر و احمد می گفتند: (آنها) مرده اند! و خداوند ﷺ می فرماید: کشتگان بدر واحد، نمرده اند (مثل سایر اموات)، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان (روزی

می خورند).

یکی از شباهات مهمی که مخالفان مطرح می‌کردند این بود: به فرض اینکه بپذیریم، مؤمنان، زمان رسول خدا ﷺ توسلی هم به ایشان داشته‌اند، این در زمان حیات حضرت پیغمبر ﷺ بوده، پس از رحلت ایشان که او به اموات پیوسته، دیگر توسل چه معنی دارد؟ این کار شرک است.

در این آیه شریفه و توضیحاتی که از تفاسیر اهل تسنن نقل شد مشاهده گردید که قرآن «شهید» را زنده می‌داند و از سایر مرده‌گان جدا می‌کند. یعنی چیزی که سایر مرده‌گان نمی‌توانند آن را حس کنند، و یا از آن لذت ببرند، و یا بشنوند، این شهدا به خاطر تقریبی که به پروردگار عالم پیدا کرده‌اند می‌توانند حس کنند، لذت ببرند، و بشنوند. حال سئوالی که پیش می‌آید این است که آیا رسول گرامی اسلام ﷺ کمتر از این شهدا است؟ یعنی اگر شهدا زنده‌اند آیا آن حضرت ﷺ زنده نیست؟ و حال آنکه شهادت تنها به کشته شدن در میدان نبرد نیست. در این زمینه روایاتی است که به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود:

رسول خدا ﷺ فرمود: «لِلْمُؤَذِّنِ فِيمَا بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ الْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَكُونُ شَهِيداً» (شیخ صدوق، ۱۳۸۲ ش، ص ۷۱) یعنی: برای مؤذن بین اذان و اقامه پاداشی است مثل شهید در راه خدای ﷺ که در خون خود غلطیده است.

ونیز فرمود: «من مات حتف أنفه في سبيل الله فهو شهيد». (شیخ صدوق، ۱۳۶۷ ش، ج ۶، ص ۳۱۶) یعنی: هر کس در راه خدا بمیرد بدون اینکه ضربه‌ای بخورد و یا کشته شود (در بستر بمیرد)، همانا او شهید است.

ونیز فرمود: «مَنْ صَبَرَ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَهُوَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۲۸۷) یعنی: کسی که در نافرمانی خدا شکیبایی ورزد (یعنی گناه نکند و برگناه نکردن صبر کند) پس او مانند مجاهد در راه خدا است.

و در روایتی دیگر فرمود: «من مشی فی إصلاح بین امرأة و زوجها أعطاه الله تعالى أجر ألف شهید قتلوا فی سبیل الله حقاً و کان له بكل خطوة يخطوها و کلمة فی ذلک عبادة سنة قیام لیلها و صیام نهارها» (بروجردی، ۱۳۸۶ش، ج ۲۶، ص ۶۱۸) یعنی: هر کس در اصلاح (رابطه) بین زن و شوهری گام بردار (تلاشی کند)، خدای تعالی پاداش هزار شهید در راه خودش را حقيقتاً به او می دهد، و برای هر گامی که او بر می دارد و هر کلمه ای که می گوید، عبادت یکسال که شب های آن را (تا به صبح) عبادت کرده باشد، و روزهای آن را (تماماً) روزه داشته باشد، عطا می فرماید.

ونیز فرمود: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وُزِنَ مَدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، فَيَرَجُحُ مَدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ق، النص، ۵۲۱) هنگامی که قیامت برپا شود قلم دانشمندان (مدافع دین) با خون شهدای (ریخته شده پای دین) سنجیده می شود و قلم دانشمندان برخون شهدا ترجیح داده می شود.

همان گونه که در روایات رسیده از رسول خدا ﷺ ملاحظه کردیم، چه بسا کسی در میدان تلاش معاش حلال برای زندگی و یا میدان مبارزه‌ی علمی و یا اصلاح بین همسران و یا جهاد با نفس و ... از دنیا برود و شهید باشد، چه رسد به رسول خدا ﷺ که نه تنها اشرف مخلوقات، بلکه اشرف انبیا و رسول است و به یقین مقام و جایگاه اخروی ایشان از همه‌ی شهدا برتراست و همه‌ی انبیاء، علماء، و شهدا آرزو دارند که گرد منبر سراسر نور آن حضرت در روضه‌ی رضوان

الهی باشند. و به همین مثابه‌اند، امامان معصوم علیهم السلام که خاصان عالم خلقت و اسباب آفرینش زمین و آسمانند. حقیقتاً، محروم و خسaran دیده‌اند کسانی که در فرصت کوتاه عمر آن ذوات مقدس و واسطه‌های فیض الهی، خلیفه و جانشینان پروردگار در دنیا و آخرت را نشناسند و خود را تا ابد از فیض وجود آنان محروم کنند.

۴. نتیجه‌گیری

نویسنده در این پژوهش با شش آیه از قرآن کریم که به نوعی مورد سوء برداشت مخالفان قرار گرفته است به طرح شبه «تسلی» از سوی مخالفان پرداخته و ضمن بررسی اجمالی پاسخ‌های متناسب با آیات ارائه گردید و در ادامه با طرح چهار آیه‌ی کلیدی به پاسخ مفصل تر پرداخته و ثابت نموده که شبه‌هی طرح شده در باب «تسلی» و مشرك خواندن شیعه از اساس باطل است.

طراحان شبه‌هی «تسلی»، یا اساساً آگاهی از مبانی فکری شیعه نداشته و یا غرض ورزانه به طرح چنین شبهاتی پرداخته‌اند؛ و از طرفی سست بودن مبانی فکری آنان و اطلاع اندکشان از مفاهیم بلند قرآنی نیز در طی این بررسی کشف گردید. عمدۀ‌ی حرف مخالفان بر دو محور استوار است. اول: رد کردن اصل بحث «تسلی» دوم: رد «تسلی» به کسی که مرده است. در پاسخ محور اول باید گفت: نظام هستی طبق سنت الهی از طریق اسباب و علل تدبیر می‌شود. از طرفی حتی انبیاء، اولیاء، ملائکه و اجنه نیز برای تقرب به درگاه الهی از «وسیله» استفاده کرده و می‌کنند. و دیگر اینکه، خداوند خودش امر فرموده که از «وسیله» برای تقرب به خداوند استفاده کنید. و بالاخره اینکه، لفظ «وسیله» در قرآن به صورت مطلق و عام آمده و هر نوع «وسیله» از جمله «واسطه» قرار دادن اولیاء‌الله

را شامل می‌شود و تأییداتی هم در روایات برای آن آمده است. و در محور دوم شایان ذکر است که وقتی قرآن شهدا را زنده می‌داند، چه جای بُعد است که پیامبر اکرم ﷺ نتواند زنده باشد. در نهایت براین مطلب تأکید شد که دوری و عدم شناخت آن انوار تابان بی‌بدیل که، بِإِذْنِ اللَّهِ، سُكَانَ دارِ ادارَهِ عَالَمِ هستی و قسیم الجنَّهُ و النَّارِ دارَ آخرَتْ هستند و عدم تمسک به آنان، چیزی جز خذلان، خسران و محرومیت ابدی نیست.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی، قم: مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
۲. آذرنوش آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی-فارسی، تهران:، نشر نی، چاپ هفدهم، ۱۳۴۹ ش.
۳. ابن بابویه (شیخ صدق)، محمد بن علی، ثواب الأفعال و عقاب الأفعال، مترجم: حسن زاده، تهران: ارمغان طوبی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.
۴. همو، من لا يحضره الفقيه، تهران: نشر صدق، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
۵. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، ریاض: مکتبة نزار مصطفی الباز، چاپ سوم، ۱۴۱۹ ق.
۶. ابن شهرآشوب، مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم: علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ق.
۷. ابن طاووس، علی بن موسی، ادب حضور (ترجمه فلاح السائل)، قم: انتشارات انصاری، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
۸. بروجردی، آقا حسین، جامع أحادیث الشیعۃ، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.

۹. جوادی آملی، تنسیم، تحقیق و تنظیم: حسن واعظی محمدی، مرکزنشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ش.
۱۰. حائری طهرانی، علی، مقتنيات الدرر، تهران: دارالكتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۳۸ ش.
۱۱. حرّ عاملی، محمد ابن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۰۴۹ ق.
۱۲. دخیل، علی‌محمد علی، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، لبنان: دارالتعارف للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۲۲ ق.
۱۳. سلطان‌علی‌شاه، سلطان محمد بن حیدر، متن و ترجمه فارسی تفسیر شریف بیان السعاده، تهران: سراسرار، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
۱۴. سمرقندی «بحر العلوم»، نصر بن محمد، تفسیر السمرقندی، لبنان: دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی، قم: دفترانتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ترجمه: حسین نوری همدانی، تهران: فرهانی، چاپ اول، بی‌تا.
۱۷. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، لبنان: دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، قم: دارالثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۹. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم السلام، قم: دفترانتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش.
۲۰. کاشانی، فتح‌الله بن شکرالله، تفسیر خلاصه منهج الصادقین، تهران: اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.

٢١. كليني، محمدبن يعقوب، الكافي، محقق، مصحح: على اكبر غفارى، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
٢٢. ماتريدى، محمد بن محمد، تأویلات أهل السنة، دار الكتب العلمية، بيروت: منشورات محمد على بيضون، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق.
٢٣. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار، موسوى همدانى، تهران: چاپ اول، ۱۳۶۴ ش.
٢٤. مصطفوى، حسن، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.
٢٥. مغنية، محمدجود، ترجمه تفسير کاشف، موسى دانش، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
٢٦. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ دهم، ۱۳۷۱ ش.
٢٧. نوری، حسين بن محمد تقى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه‌ی آل البيت ع، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
٢٨. واحدی، على بن احمد، الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، بيروت: دار القلم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

